گفت‌وگوی «جوان» با همرزم شهید مرتضی سلمان‌طرقی مسئول عملیات تیپ سیدالشهدا

سردار گمنام خیبر پیشکسوت تیپ ۱۰ سیدالشهدا بود

زینب محمودی عالمی

سردار شهید مرتضی سلمان‌طرقی از رزمندگان پیشکسوت دفاع مقدس بود که از بدو تشکیل تیپ ۱۰ سیدالشهدا(ع) جزو کادر فرماندهی این تیپ خدمت می‌کرد. او که در اسفند ۱۳۶۲ و حین عملیات خیبر به شهادت رسید، از سرداران گمنام جنگ است که با وجود سابقه جهادی و سمت‌هایی که داشت، کمتر به او پرداخته شده است. در گفت‌وگویی که با علی‌محمد اسدی مسئول حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس لشکر ۱۰ سپاه سیدالشهدا(ع) انجام دادیم، سعی کردیم تا زوایایی از زندگی جهادی این سردار گمنام دفاع مقدس را از زبان همرزمش تقدیم حضورتان کنیم. در ادامه نیز خاطرات شهید مدافع حرم سردار احمد غلامی از همرزم شهیدش شهید مرتضی سلمان‌طرقی را پیش رو دارید.

برای شروع کمی از فعالیت‌های جهادی خودتان بگویید و اینکه آشنایی‌تان با شهید سلمان طرقی از کجا رقم خورد؟

من متولد ۱۳۴۳ و بزرگ شده تهران هستم. از سال ۵۹ اقدام کردم که به جبهه بروم اما سنم به جبهه قد نمی‌داد. سال ۵۹ شناسنامه‌ام را دستکاری کردم و می‌خواستم به همراه شهید چمران اعزام شوم که قبولم نکردند. بعد از کانال دیگری به بوکان کردستان رفتم. حدود ۹۰ ماه سابقه حضور در جبهه دارم. در عملیات‌های الی بیت‌المقدس، بیت‌المقدس ۴ و ۶، مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی، والفجر یک، والفجر ۲، والفجر ۴، خیبر، بدر، کربلای ۲، کربلای ۴، کربلای ۵، کربلای ۸، نصر ۴ و سیدالشهدا حضور داشتم. بسیاری از مقاطع حضورم در جبهه را عضو تیپ محمد رسول‌الله(ص) و از نیروهای حاج‌احمد متوسلیان بودم. سال ۱۳۶۱ بعد از عملیات بیت‌المقدس و فتح خرمشهر به همراه رزمندگان به زبیدات سوریه اعزام شدیم. مهر ماه همان سال تیپ سیدالشهدا(ع) تشکیل شد و مرتضی هم مسئول عملیات این تیپ شده بود. از همان‌جا با مرتضی همرزم و دوست شدیم. در ابتدا شهید محسن وزوایی تیپ سیدالشهدا را تأسیس کرد که بعد از شهادتش مسئولیت تیپ بر عهده شهید علی موحددانش افتاد و بعد از شهادت ایشان شهید کاظم رستگار فرمانده تیپ شد. مرتضی سلمان‌طرقی هم همیشه از ارکان اصلی این تیپ بود و مدتی فرماندهی عملیات تیپ را برعهده داشت.

شهید طرقی یکی از سرداران گمنام دفاع مقدس است، ایشان پیش از ورود به تیپ سیدالشهدا(ع) چه فعالیت‌هایی داشت؟

مرتضی متولد تیر ۱۳۳۵ در خانواده‌ای متدین و زحمتکش در تهران بود اما اصالتش به طرق کاشان برمی‌گشت. دوران سربازی‌اش در تکاور ارتش خدمت کرده و بعد از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه پاسداران درآمده بود. آن اوایل عضو گردان ۲ سپاه شد. ۹ گردان در پادگان ولی‌عصر(عج) داشتیم که سلمان طرقی عضو گردان ۲ شد. بعداً در غائله کردستان و مخصوصاً در سنندج نقش کلیدی داشت. ایشان به همراه دیگر رزمنده‌ها در سال ۱۳۵۹ سنندج را که توسط کومله‌ها و ضدانقلاب محاصره شده بود، نجات داده بودند.

گویا سردار شهید احمد غلامی که در دفاع از حرم به شهادت رسیدند، از همرزمان شهید طرقی بودند؟

بله، سردار غلامی هم در گروه ما و همرزم ما بود. ایشان سه سال پیش در سوریه مظلومانه به شهادت رسید. شهید غلامی قبل از اعزام به سوریه در مورد شهید مرتضی سلمان‌طرقی به بیان خاطرات‌شان پرداختند که مختصری از خاطرات‌شان را در اختیار شما می‌گذاریم.

ویژگی‌های اخلاقی شهید سلمان طرقی چه بود؟

همان طور که عرض کردم آقامرتضی سرباز آموزش‌دیده ارتش پیش از پیروزی انقلاب بود. در نوع لباس پوشیدن و راه رفتن مانند ارتشی‌ها بود. اگر کسی لباس سبز در تن‌شان نمی‌دید می‌گفت ایشان یک ارتشی است. هیکل چهارشانه و قد بلند و هیبتی عجیب داشت. یک فرد نظامی که ابهتش زبانزد بود اما این آدم خشک نظامی وقتی آموزش سربازان تمام می‌شد بین رزمنده‌ها می‌آمد و با بذله‌گویی روحیه جمع را تلطیف می‌کرد. با سربازان غذا می‌خورد و شوخی می‌کرد.

شهید طرقی متأهل بود؟

بله و الان دو فرزند پسر از ایشان به یادگار مانده است.

شهادت‌شان در چه عملیاتی رقم خورد؟ آن زمان چه مسئولیتی داشتند؟

ایشان از بدو تأسیس تیپ سیدالشهدا(ع) از مسئولان آن بود تا اینکه در عملیات خیبر به شهادت رسید. از مهر ۶۱ تا اسفند ۱۳۶۲ جزو کادر فرماندهی تیپ بود. موقع شهادتش من نیروی گردان قمر بنی‌هاشم(ع) بودم و در منطقه دیگری حضور داشتم. پشت بیسیم بودم که بچه‌ها با کد اعلام کردند سلمان‌طرقی شهید شد.

چه خاطره‌ای از شهید مرتضی سلمان‌طرقی در ذهن‌تان ماندگار شده است؟

منطقه‌ای بود به‌نام چنانه که عملیات فتح‌المبین در آن انجام شده بود. کل تیپ سیدالشهدا(ع) را مستقر کردند برای عملیات والفجر مقدماتی. در مراسم صبحگاه فرمانده وقت لشکر شهید کاظم رستگار می‌خواست سخنرانی کند. بچه‌ها شلخته آمدند پای کار که ناگهان شهید سلمان‌طرقی فریاد کشید و ظرف چند دقیقه همه ۶هزار نفر سر جای خودشان ایستادند. از هیچ‌کس صدا درنمی‌آمد. کمی بعد هم شهید رستگار آمد و برای بچه‌ها سخنرانی کرد. یادش به‌خیر شهید سلمان طرقی، ایشان رزمنده دلاوری بود. الان سال‌هاست پیکرش در بهشت زهرای تهران و قطعه ۲۶ کنار مزار شهید چمران دفن آرامیده است.

■■■

روایت سردار شهید مدافع حرم حاج‌احمد غلامی از سردار شهید مرتضی سلمان‌طرقی

با سلام و درود به شهدای جنگ تحمیلی به‌خصوص شهید عزیز آقامرتضی سلمان‌طرقی که یکی از اسوه‌های گذشت و شجاعت بود و حالا هم نزد حق تعالی روزی می‌خورد و ناظر بر اعمال ماست.

مرتضی را یک بار در سال ۱۳۵۸ داخل پادگان عشرت‌آباد که در واحد اطلاعات کار می‌کرد دیده بودم. بعد از شروع جنگ تحمیلی گردان ما به نام گردان صف یا شش، به فرماندهی علی موحددانش با سه گروهان که دارای ۲۷۰ نفر پرسنل جنگ دیده بود، تشکیل شد. بچه‌های گردان صف اغلب در کردستان و مناطق بحران‌زده بعد از انقلاب مثل غائله خرمشهر، خلق عرب، غائله گنبد و غائله خلق مسلمان تبریز به صورت پراکنده و دسته‌ای شرکت کرده بودند. با شروع جنگ بنا به تدبیر فرمانده وقت سپاه تهران، به صورت سازمان کامل یک گردان با آموزش‌های لازم برای جلوگیری از سقوط خرمشهر عازم اهواز شدیم. بنی‌صدر دستور داده بود از رفتن گردان‌ها به خرمشهر جلوگیری کنند که ماجرایش در جای خودش بسیار شنیدنی است.

> در حین عملیات خیبر، سردار شجاع سپاه اسلام مسئول محور تیپ ۱۰ سیدالشهدا(ع) مرتضی سلمان‌طرقی به‌وسیله گلوله مستقیم تانک در یک نبرد سخت و جانفرسا به اتفاق کمک‌ها و دستیاران و تیم مخابراتش در ساعت ۱۱ صبح به شهدا پیوستند

بعد از سقوط خرمشهر ما با سلاح به وسیله کشتی اعزام شدیم. چند روز بعد در منطقه بهمنشیر که مقابل پل ارتباطی بین خرمشهر و آبادان بود مستقر شدیم. آقامرتضی را آنجا دیدم در حالی که اعزامی گردان ما نبود و این نشان‌دهنده رفتن مرتضی قبل از ما به خرمشهر بود. چند روزی که با هم بودیم بسیار دوستش داشتیم. از آنجایی که برای گردان ما آبی برای شرب در دسترس نبود و به وسیله قایق آب بسیار کمی از آبادان برای‌مان می‌آوردند، مرتضی اولین چاه آب را در بین نخل‌های بهمنشیر زد که برای شست‌وشو و رفع حاجت مناسب بود.

صبح یکی از روزها وقتی من و مرتضی کنار جاده در نوبت شستن ظرف برای صبحانه بودیم، به علت اصابت ترکش خمپاره من مجروح شدم و مرتضی سالم ماند. من به آبادان و سپس ماهشهر و سپس به تهران منتقل شدم و در بیمارستان مصطفی خمینی بستری شدم. از آن زمان دیگر مرتضی را ندیدم تا بعد از عملیات خرمشهر که تیپ محمد رسول‌الله(ص) به لبنان اعزام شد. مرتضی را آنجا دیدم. مرتضی مسئول گردان سلمان بود و بنده هم مسئول عملیات سپاه مستقر در لبنان و سوریه بودم و به مدت پنج ماه با هم بودیم. بعد بنده را از تهران خواستند. مرتضی به اتفاق شهید کاظم رستگار در لبنان ماند. بنا شد با هم به مرخصی بیایند و چند روز بعد شنیدم که مرتضی و کاظم هم به تهران آمده‌اند. چند روز گذشته بود که بنا شد عملیات مسلم بن عقیل در غرب کشور و منطقه سومار انجام شود. بنده خودم را به شب عملیات رساندم. بعد از عملیات قصد بازگشت به تهران را داشتم که داخل پادگان الله‌اکبر در اسلام‌آباد غرب حین سوار شدن به اتوبوس صدایم کردند، برگشتم و دیدم مرتضی سلمان طرقی و تقی محقق و حسین خالقی با یک لندرور هستند. پیاده شدند و دیده‌بوسی کردیم و گفتند کجا؟ گفتم می‌روم تهران. گفتند ما تهران دربه‌در دنبالت گشتیم باخبر شدیم آمدی اینجا. گفتند تیپ سیدالشهدا(ع) به فرماندهی حاج‌علی موحددانش تشکیل شده و اعزام شده است. ما آمدیم و بقیه هم دارند می‌آیند. باید کمک کنی. فعلاً کار داریم بعداً برو تهران. مرتضی سلمان‌طرقی را به عنوان اولین مسئول ستاد تیپ ۱۰ انتخاب کرده بودند و حسین خالقی هم معاون تیپ ۱۰ شده بود. چند روز ماندم و کمک کردم تیپ را داخل پادگان سازمان مجدد داده و به خط ۴۰۵ و ۴۰۴ و تنگه سانوآب جهت پدافند بردیم و بچه‌ها مستقر شدند. بنده با اجازه از حاج‌علی موحددانش جهت سرکشی به خانواده به تهران رفتم. بعد از مراجعه مجدد به سومار حکم بنده را به عنوان مسئول عملیات تیپ ۱۰ زدند و مسئول عملیات تیپ سیدالشهدا(ع) شدم. آقای محقق مسئول محور تنگه شد و شهید آقامهدی شرع‌پسند مسئول ۴۰۴ و ۴۰۵ شد. بعد از مدتی به طرف جنوب رفتیم و مرتضی هم از ستاد استعفا داد و به جمع عملیاتی‌ها پیوست. چون به قول خودش در ستاد خیلی حال نمی‌کرد. عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک، ۲، ۴ و بعد عملیات خیبر. آقامرتضی مسئول محور شد و روزگار خوشی با هم داشتیم. تا جدایی فاصله‌ای نبود! در حین عملیات خیبر سردار شجاع سپاه اسلام مسئول محور تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) مرتضی سلمان‌طرقی به‌وسیله گلوله مستقیم تانک در یک نبرد سخت و جانفرسا به اتفاق کمک‌ها و دستیاران و تیم مخابراتش در ساعت ۱۱ صبح به شهدا پیوستند. حسین راحت هم کنار مرتضی به فیض شهادت نائل شد. مرتضی هنوز هم بعد از گذشت سال‌ها از شهادتش جلو چشمانم با صلابت راه می‌رود.

■■■

قسمتی از وصیتنامه شهید والامقام مرتضی سلمان‌طرقی

خدایا تو را شکر می‌گویم به لفظ و زبان که مرا مسلمان آفریدی، خدایا تو را شکر می‌کنم به اینکه مرا شیعه آفریدی، رهبرم را امام خمینی قرار دادی. خدایا تو را شکر می‌گویم از این که ما را در این زمان آفریدی و من انتخاب شدم برای جنگ با دشمن کافر.

یادکرد

شهیدی که پیکرش پس از ۱۳ سال بدون سر تفحص شد

آرزو کرده بود شبیه امام حسین(ع) شهید شود

آرمان شریف

شهید حسن عبدالرحیمی در ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ در جریان عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید. او از شاهرود راهی جبهه شده بود و به عنوان آرپیجی‌زن فعالیت می‌کرد. هنگام شهادت ۲۴ سال بیشتر نداشت و با وجود سن کم کوله‌باری از تجربه در زمینه جهاد و جنگ داشت. به عشق امام خمینی(ع) و دفاع از دین و وطن چندین بار در جبهه حضور پیدا کرده و جانباز هم شده بود. آخرین باری که در یکی از روزهای سرد بهمن پا به جبهه گذاشت، خمپاره بعثی‌ها او را به شهادت رساند. پیکرش سال‌ها در جزیره بوارین ماند تا اینکه در سال ۱۳۷۷ تفحص شد و به خانه بازگشت. سال‌ها انتظار خانواده شهید با دیدن پیکر شهید تمام شده بود.

شهید عبدالرحیمی قبل از شهادت چهار بار دیگر به جبهه اعزام شده بود. شغلش شیشه‌بری بود که کار و بارش را رها کرد و همراه جمعی از دوستانش راهی جبهه شد.

> مادر شهید در خواب دیده بود که حسن شهید شده و می‌دانست بالاخره یک روز خبر شهادت جوان رعنایش را خواهند آورد. آنها سال‌ها منتظر ماندند تا اینکه در سال ۱۳۷۷ پیکر شهید تفحص شد و به زادگاهش بازگشت

در گروهان ابوالفضل(ع) از گردان کربلای سپاه شاهرود حضور یافت و با کمترین امکانات به جنگ دشمن رفت. گاهی نیروها در گروه‌های ۱۰ نفری فقط با سه اسلحه به دل عراقی‌ها می‌زدند بدون درگیری بازمی‌گشتند و مهمات می‌آوردند و این اوج شجاعت رزمندگان را نشان می‌داد. با سختی‌های زیادی روبه‌رو بودند ولی دلشان مملو از عشق و اعتقاد بود و همین عاملی جهت موفقیت‌شان می‌شد.

شهید متأهل بود و سه فرزند چهارساله، سه‌ساله و چهارماهه داشت. وقتی خانواده‌اش از او خواستند به خاطر فرزندانش به جبهه نرود در جواب می‌گفت من اگر با بچه‌هایم بیرون بروم فرزند یک شهید ببینند که دست بچه‌هایم در دستم است و این‌ها بابا دارند و او ندارد آهش گریبان‌مان را می‌گیرد. اخلاق نیکو و مهربانی داشت و همین خوش‌اخلاقی‌اش باعث شده بود بچه‌ها او را دوست داشته باشند. خودش نیز دلش برای بچه‌ها می‌رفت و هر کاری که از دستش برمی‌آمد برای خوشحالی‌شان انجام می‌داد. یک‌بار در جریان عملیاتی، روی مین می‌رود و بدنش پر از ترکش‌های ریز می‌شود. خانواده شهید تعریف می‌کنند که شهید از مادرش می‌خواست با موچین ترکش‌هایی که روتر هستند را بیرون بکشد و حدود ۶۰ ترکش را از بدنش بیرون آوردند. یک روز این ترکش‌ها آن‌قدر اذیتش کردند که از حال رفت و خانواده مجبور شدند او را به بیمارستان برسانند.

شهید عبدالرحیمی ترس و وحشتی از نبرد با دشمن بعثی نداشت. با تمام وجود در عملیات‌ها شرکت می‌کرد و تا جایی که می‌توانست به دل دشمن می‌زد. شهادت آرزوی بزرگی بود که دوست داشت روزی نصیبش شود. عاشق کربلا و امام حسین(ع) بود و می‌خواست مثل امام حسین(ع) بدون سر شهید شود. در وصیتنامه‌اش نوشته بود خدایا مرا شبیه امام حسین(ع) به فیض شهادت برسان.

از همان زمانی که عملیات والفجر ۸ شروع شد و درگیری‌ها اوج گرفت شهید حضوری فعال در جریان عملیات داشت. شهید عبدالرحیمی آرپیجی یکی از رزمندگان را می‌خواهد و وقتی رزمنده می‌گوید آرپیجی‌من گل‌آلود و کثیف است و شاید عمل نکند، شهید می‌گوید عیبی ندارد، آن را می‌شویم. شهید همان‌جا در نهر خین آرپیجی را می‌شوید و از پل عبور می‌کند. کمی بعدتر در جریان عملیات خمپاره‌ای از سمت دشمن می‌آید و حسن را به شهادت می‌رساند. شهید عبدالرحیمی در لحظه به شهادت و آرزویش می‌رسد. پیکرش ۱۳ سال در منطقه می‌ماند و پس از سال‌ها تفحص می‌شود.

با اینکه به دل خانواده شهید افتاده بود که عزیزشان در جبهه شهید شده ولی ۱۳ سال بی‌خبری، خیلی آزارشان می‌داد. مادر شهید در خواب دیده بود که حسن شهید شده و می‌دانست بالاخره یک روز خبر شهادت جوان رعنایش را خواهند آورد. آنها سال‌ها منتظر ماندند تا اینکه در سال ۱۳۷۷ پیکر شهید تفحص شد و به زادگاهش بازگشت. سال‌ها چشم‌انتظاری خانواده و همسر و فرزندان شهید به اتمام رسید و آنها می‌توانستند پیکر عزیزشان را ببینند. خانواده شهید می‌خواستند مهر کربلا بر روی چشمانش بگذارند که می‌بینند پیکر شهید سر ندارد. پیکر حسن پس از ۱۳ سال بدون سر بازگشت. او همان‌طور که همیشه آرزو داشت به شهادت رسیده بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۱۲

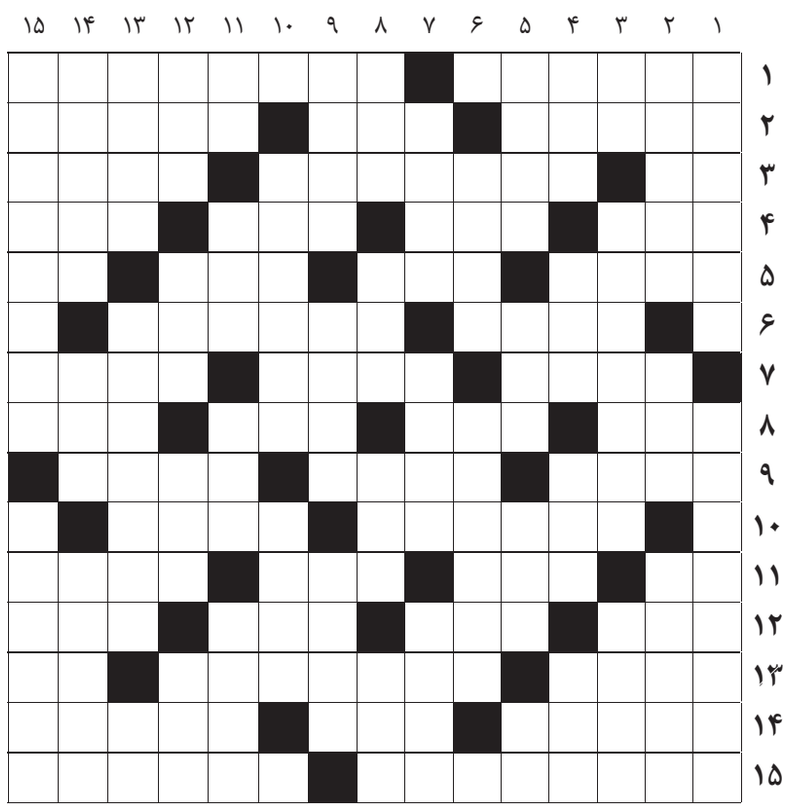

از راست به چپ

■۱- از شهرهای استان همدان- آب مروارید ■۲- خرید و فروش- آهک- زن گندمگون ■۳- لخت- همه‌گیر- آقای گل فوتبال جهان ■۴- اسم- شتر قوی هیکل- روزگار- نمایشنامه نویس ایرلندی ■۵- نو- الفت گرفتن- از حروف انگلیسی- حرف فاصله ■۶- نام امروزی شهر فیلادلفیا- آپارتمان ■۷- رویان- نوعی درخت بید- مستعمره ■۸- جیوه- مستی- لوس- اضافه بار ■۹- روشنی- از مدافتاده- از یاران امام علی ■۱۰- شراع کشتی‌ها- در حال وزیدن ■۱۱- صدمتر مربع- صدای کافی- نیشتر رگزنی- گدایی ■۱۲- شعبه‌ای از دین بودایی- کم پشت- جنگ- اسب چاپار ■۱۳- از خانواده رنگ سبز- پراکندگی آماری- از طوایف ■۱۴- زرشک- اما- پایتخت سیلان ■۱۵- پرده قلب- فرزند رستم

از بالا به پایین

■۱- بمب پرتاب کردنی- از شخصیت‌های شاهنامه ■۲- عدد دورقمی- مقابل اختیار- واحد اندازه‌گیری زمین‌لرزه ■۳- اسب تبریزی- فنی در کشتی- خجالتی ■۴- پشت سر- نوعی پخت برنج- کهف- سخن تب‌آلود ■۵- بندری در ایتالیا- از نام‌های انسان در قرآن- واحدشمارش کله‌پاچه- باران اندک ■۶- پول چین- زن خانه‌دار ■۷- زادگاه عطار- ریاضیدان نامدار فرانسوی- بیوه ■۸- سبزی پیچ پیچ- صندلی سنگی- قله رشته کوه زاگرس- شش ■۹- ترشی آزمایشگاه- جوش صورت- پول طلای عصر هخامنشی ■۱۰- دسته بزرگی از میلیون‌ها ستاره- گاو شخم‌زن ■۱۱- برگ برنده- تزویر- حرف سر به مهر- از فرشتگان شب اول قبر ■۱۲- درد چشم- میدانی در تهران- گفتار و سخن- سلام ناتمام ■۱۳- آمدن- پایتخت فنلاند- تکرار حرفی ■۱۴- ورزش محبوب هندی‌ها- پرستار- نوعی کنگره‌دوزی در خیاطی ■۱۵- برنده جایزه اسکار بهترین فیلم در سال ۱۹۹۷ میلادی- نام قدیم سیستان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱			۷			
	۴	۶		۳				
						۸		۳
۸						۷	۵	
	۲		۴					
			۷	۱	۲		۳	
	۶	۹						۷
					۴	۹		۱
				۷	۱			

جدول کلمات متقاطع
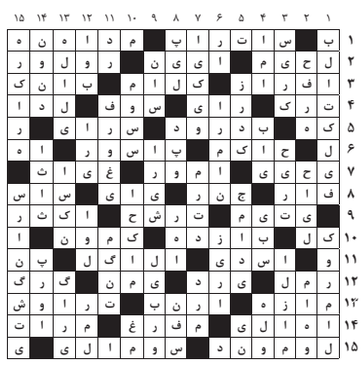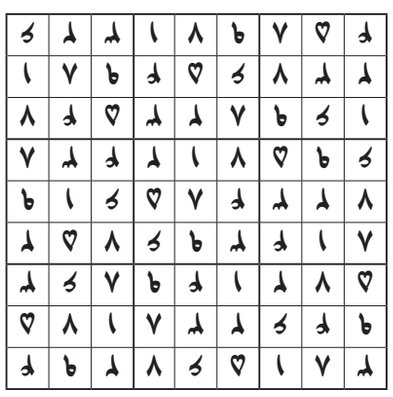
پاسخ جدول شماره ۵۸۱۱